

ولایت، منشأ عظمت فاطمه زهرا علیها السلام

اگر علی بن ابی طالب (علیه السلام) نمی بود، فاطمه همتا نمی داشت «آدم و من دونه» [۲]؛ برای آن نیست که او مادر یازده امام است؛ چون فاطمه بنت آسَد که مادر دوازده امام است....

تبیین عظمت شخصیت حضرت زهرا (سلام الله علیها)

اگر علی بن ابی طالب (علیه السلام) نمی بود، فاطمه همتا نمی داشت «آدم و من دونه» [۲]؛ برای آن نیست که او مادر یازده امام است؛ چون فاطمه بنت آسَد که مادر دوازده امام است این سمت را ندارد و نه برای مبارزه علیه طغیان عصر است؛ چون آن حد مبارزه از ابودرها [تیز] ساخته است و نه در سایه (وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حَيْهٍ مِسْكِينًا وَتَيْمَمًا وَأَسِيرًا) [۲] که از فضا هم [شُرکت در این ایثار] نقل شده است؛ [۴] آن پایگاهی که فاطمه (علیها سلام) دارد و دیگران نداشتند در همان سیر ولایی این بانوست.

- همراهی زن با مرد در سفرهای چهارگانه سلوک

گاهی گفته می شود زن همسفر مرد هست، اما در دو مقطع و نه در چهار مقطع؛ یعنی زن می تواند «سیر من الخلق الی الحق» از کثرت به وحدت را پشت سر بگذارد. زن توان آن را دارد که «سیر من الحق الی الحق» حرکت در وحدت و از وحدت به سوی وحدت را هم سیر کند، اما توان آن را ندارد که از وحدت به کثرت، از حق به خلق بیاید؛ چون نمی تواند پیغمبر شود؛ چون زن سمت رسالت ندارد قهراً این مقطع سوم سفر میسور زن نیست که از وحدت به کثرت پیام بیاورد، از حق برای خلق سخن منتقل کند و مانند آن و قهراً سیر چهارم هم میسور زن نخواهد بود. اگر زن در توانش نبود که «من الحق الی الخلق» سفر کند، آن سفر چهارم هم که «من الخلق الی الخلق» است مقدور او نیست و اگر کسی سفر چهارم را طی نکرد، به مقصد نمی رسد؛ چون نیل به معاد، پی بردن به معاد، حشر با معاد قبل از مرگ و شهود آثار معاد قبل از مرگ، کمال آدمی است آن که گفت:

خود هنر آن دان که دید آتش عیان *** نی گپ دل علی النار دخان [۵]

همین سخن است. دیگران به جناب مولوی آموختند، او می گوید حکیم گپ می زند که می گوید نشانه ای از قیامت هست؛ پس قیامت هست. کار حکیم گپ زدن است که از نشانه پی به صاحب نشان ببرد؛ هنر آن است که انسان قبل از مرگ هم اکنون جهنم را ببیند «هم و النار کمن قد رآها» [۶]. هنر آن است که انسان قیامت را قبل از مرگ بنگرد؛ نه با برهان ثابت کند. آن گپ است. اگر کسی اهل سیر بود ولی سفرش در مقطع دوم پایان پذیرفت، او اگر درباره معاد حرفی دارد، گپی بیش نیست. آیا زن در سیر سوم و چهارم محروم است یا آن اسفار اربعه کاری به این مسائل ندارند؟ آنها که این راه را رفته اند و چون رفته اند مقاطع چهارگانه را تبیین کرده اند رفته و ره آورده این راه ولایت است؛ نه رسالت و نه نبوت. نبوت و رسالت یک بخش اجرایی است؛ آنچه محور این اسفار چهارگانه است مسئله عظیم «ولایت» است که پشتوانه رسالت است، گرچه هر نبی و رسولی ولی هست، ولی هر ولی لازم نیست که نبی و رسول باشد. آنچه محور کمال است «ولاء» است و در او میزی بین زن و مرد نیست و آنچه زن و مرد در آن ممتازند کار اجرایی اند که به بخش تکلیف برمی گردد، لذا انوار خمسه طیبیه در آن جهان یکی است این چنین نیست که اگر زن رسول نشد، سفر سوم و چهارم را ندارد و اساس آن سفر به نبوت انبانی برمی گردد؛ نه نبوت تشریحی. آن که سفر سوم را طی کرد خبرهای نو آورد آن که به علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) می گوید: «بنگار که جبرئیل چنین گفته است» [۷] نبوت تعریفی دارد، اینها زاد راه سفر سوم و چهارم است. اگر در سخنان امام (رضوان الله علیه) شنیده اید [که] کمتر مردی غیر از اولوالعزم و معصومین ممتاز به پایگاه رفیع این بانو بار یافتند، سرش آن است که این سفر سوم و چهارم را این زن بیش از دیگران و پیش از دیگران پیمود.

همتایی حضرت زهرا (سلام الله علیها) با امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در مراتب علمی

خطبه ای در نهج البلاغه علی (سلام الله علیه) بخشی از آن آمده که آن خطبه را مرحوم کلینی در کتاب قیم کافی نقل کرده است کافی یک کتاب حدیث است و سخن کلینی در کافی بسیار کم است؛ گاهی یک سخنی از خودش در خلال حدیث دارد بعد از اینکه آن خطبه بلند علوی (سلام الله علیه) را در هنگام بسیج نیرو علیه [معاویه در جنگ صفین]، در هنگام اعزام خطبه ای ایراد کرد. آن خطبه اول در کافی کلینی آمده بعد در جوامع روایی دیگر. مرحوم کلینی بعد از نقل فرازهای بلند این خطبه می گوید: «فلو اجتمعت ألسنة الجن والإنس و لیس فیها لسان نبی» [۸]؛ اگر همه متفکران جن و انس جمع بشوند و در جمع آنها پیامبر و وصی پیامبر نباشد که از وحی مدد بگیرد، کسی بخواهد مانند این خطبه علی سخنی بگوید مقدرش نیست [علی أن یبینوا التوحید بمثل ما أتى به أبای و أمی ما قدراً علیه]؛ چون برخی از خطبه های نهج البلاغه عدیل و بدیل دارد، اما این از آن خطبه هایی نیست که کسی بتواند مانند او سخن بگوید. نوبت به شارحان اصول کافی که رسید اول صدرالمتألهین (رضوان الله علیه) این مطلب را ارائه کرد، بعد دیگران هم تبعیت کردند، فرمود: یک قیدی در کلام جناب کلینی لازم است؛ باید می گفت اگر همه جن و انس جمع بشوند و در جمع آنها انسانی که از انبیای اولوالعزم است نباشد؛ نه انسانی که پیغمبر یا وصی پیغمبر است [۹]؛ چون این سخن علی از انبیای غیر اولوالعزم هم نقل نشد که این طور سخن بگوید. خب، حضرت در آن خطبه چه چیزی گفت؟ شما آن مقاطع مهم خطبه حضرت را که در هنگام اعزام نیرو در جریان صفین ایراد کرد وقتی مطالعه می کنید می بینید بخشهای مهم و کلیدی آن خطبه در طلیعه خطبه فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) آمده است؛ با تفاوت یک ربع قرن؛ یعنی ۲۵ سال قبل از اینکه علی آن خطبه را ایراد کند، همین محتوای بلند را فاطمه (علیها سلام) ایراد کرد، لذا نقل شد اگر علی نبود فاطمه (علیهما السلام) همتا نداشت. گوشه هایی از آن خطبه را که زهرا (علیها سلام) در طلیعه احتجاجش آورده است بنگرید که چطور شارحان اصول کافی را به اعجاب واداشت.

- بیان میرداماد، و در پاسخ شبهه مادی گرایان با استمداد از خطبه توحیدی امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

یکی از شارحان، استاد صدرالمتألهین مرحوم میرداماد است. مرحوم میرداماد در تعلیقه شان بر شرح اصول کافی وقتی به این جمله می رسند می گویند: علی بن ابی طالب (علیه السلام) به یک شبهه ای که در دیر زمان ذهن مادیین را به خود متوجه کرد پاسخ عمیق داد. آن شبهه ای که از مادیین به ارث رسیده است این است آیا خدای سبحان عالم را از شیئی خلق کرد یا نه؟ از چیزی جهان را آفرید یا نه؟ اگر جهان خدا و خالق دارد این خالق، جهان را یا «من شیء» آفرید یا «من لا شیء» (یا از شیئی یا از نقیضش). اگر «من شیء» آفریده باشد، پس ازلیت ماده و قدم ماده به اینکه ماده مخلوق حق نیست لازم می آید؛ چون خدا عالم را از یک شیئی آفرید.

اگر «من لا شیء» بیافریند «لا شیء» که مبدأ قابلی نخواهد بود که ذاتاً مستحیل است. فرض سومی هم که ندارد چون نفی «من شیء» به «من لا شیء» نفی نقیضین است؛ این هم که مستحیل است؛ پس «من شیء» محال «من لا شیء» محال فرض سوم هم که نیست. اما در خطبه ابن بانو (سلام الله علیها) اولاً و در خطبه علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) ثانیاً این چنین آمده که «الحمد لله الذی لا من شیء کان ولا من شیء خلق ما کان» [۱۰] نه خدا از چیزی است؛ نه کارش را از چیزی آغاز کرد؛ چون نقیض «من شیء» «من لا شیء» نیست، «لا من شیء» است و رفع نقیضین هم نشد. مرحوم محقق داماد می‌گوید: این خطبه مُبدع بودن کار خدا را تثبیت می‌کند که گرچه آسمان و زمین ماده دارند، ولی اصل فیض که (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ) [۱۱] نه «من شیء» است نه «من لا شیء» است، بلکه «لا من شیء» [۱۲] است این گونه از مقطعی عظیمی که در آغاز خطبه علی (سلام الله علیه) است با تفاوت ۲۵ سال در خطبه زهرا (علیها سلام) آمده بود.

تبیین منابع و میانی حقوق بشر

- هادی بالذات، منبع موثق رسیدن به حق

و اما آنچه که به بحث ما برمی‌گردد؛ یعنی تبیین منابع و میانی حقوق بشر و در بازسازی علوم انسانی سهمی دارد، سخن دیگر این بانوست. در نوبتهای قبل ملاحظه فرمودید که مواد حقوقی نظیر مواد احکام فقهی مسبوق به استنباط میانی است اولاً، آن میانی را از منابع استخراج می‌کنند ثانیاً، آن منابع را با جهان‌شناسی تدوین و تحلیل می‌کنند ثالثاً تا نوبت به یک ماده حقوقی برسد؛ همان کاری که یک فقیه با گذراندن سه اصل در کرسی فقهت می‌نشیند، یک حقوقدان اسلامی هم با پشت سر گذاشتن سه اصل در کرسی تنظیم و تدوین حقوق می‌آرمد. در خلال سخنان ابن بانو در حال بیماری این چنین استدلال می‌کند، [۱۳] می‌گوید. حرف را باید از کسی گرفت که مصون از هرگونه بطلان و سهو و نسیان است که در آن حالت بیماری به این کریمه استدلال می‌کند (أَقَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ)؛ [۱۴] در این کریمه که در سوره «هود» به عنوان یک بحث توحیدی اقامه شده است این است که خدا نفرمود آنچه حق می‌گوید با آن که باطل می‌گوید یکسان است؛ نظیر (أَفَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ) [۱۵] آن چون روشن است یا نظیر (هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) [۱۶] که روشن است. عدلین این آیه این نیست: یکی به حق دعوت کند، یکی به باطل. ضلعین این کریمه این است که هر دو به حق دعوت می‌کنند (هر دو داعیه حق دارند) منتها یکی حق بالذات است، دیگری حق بالغیر نفرمود «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي»؛ یعنی دیگری هم داعیه حق دارد، ولی قبل از دعوت به حق باید مهتدی بشود تا هادی بگردد. آن که بدون اهتدا هادی است مقدم است یا آن که بعد از اهتدا هادی است؛ آن که تا هدایتش نکنی به حق دعوت نمی‌کند سزاوار است یا آن که خودبه‌خود حق است؟ (أَقَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ) [۱۷] این افعال تفضیل تعیینی است نه تفضیل مصطلح.

- خدا مصداق و اهل بیت (علیهم‌السلام) مظاهر (مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)

(أَقَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي) فرمود: علی مظهر صدر کریمه است [و] دیگران مصداق ذیل آیه‌اند. علی همان نگاری است که بدون اهتدا هادی مردم است؛ بدون اینکه از کسی چیزی بیاموزد و فرا بگیرد توان رهبری دارد. ما این چنین هستیم. دیگران تا از ما یاد نگیرند، توان هدایت ندارند. ما مظهر صدر آیه‌ایم [و] دیگران مظهر ذیل آیه‌اند. آیه‌ای که در سوره «هود» است ناظر به مسئله خلافت و حکومت و ولایت و غضب فدک و غضب ولا نیست آیه درباره توحید و شرک است. خدا در سوره «هود» فرمود: آیا الله مقدم است یا بتان؟ این چوبها که البته معبود راستین بت‌پرستان نبود؛ معبودشان یا قدیسین بشر بود یا فرشتگان بودند و مانند آن. این چوبها را کم کم عوامها محترم شمردند وگرنه اینها چوب‌پرست نبودند، بعدها استدلال فرآینی آمده (أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا) [۱۸] وگرنه این بیکرها را به عنوان اینکه نمونه و نمودار آن قدیسین از موجودات آسمانی است، ساختند. در این زمینه سخن خدا این است آیا خدا که حق بالذات است مقدم است یا فرشتگان و قدیسین بشر و مانند آن از معبودهای شما که تا مهتدی نشوند هادی نخواهند شد؟! در مقام تطبیق خارجی بت‌پرستها به بت‌هایی سر می‌سپردند که محتاج بودند بعد الاهتدا هادی باشند. اگر هم کاری از این بتان ساخته است، بعد از اینکه از غیب دریافت کرده‌اند ساخته است. این همان بالعرض است که باید به بالذات منتهی بشود. وقتی به لسان علمی ارائه می‌شود که این دومی باید به اولی برگردد؛ چون بالعرض به بالذات برمی‌گردد؛ بالتبع به بالاصل برمی‌گردد. در اصل نظام ذات اقدس الهی مصداق صدر آیه است و بتها مصداق ذیل آیه. وقتی این بانو این صدر و ساقه آیه را بر خود و دیگران تطبیق می‌کند؛ یعنی ما مظهر صدر آیه‌ایم و نه مصداق و شما مظهر همان ذیل آیه‌اید.

- مظاهر و مصداق (لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي)

اگر دیدید در بعضی از روایات جبت و طاغوت بر آن دو نفر تطبیق شده است [۱۹] از همین رقم است که اینها مهتدی بالذات نیستند؛ تا ما هدایتشان نکنیم، اینها مهتدی نخواهند بود؛ و چون اینها با جریان غضب ما را منزوی کردند، آن استتار را به دست نیاوردند؛ یعنی (إِلَّا أَنْ يَهْدِي) [۲۰] نصیبشان نشد؛ وقتی استتار را به دست نیاوردند مهتدی هم نخواهند بود، وقتی مهتدی نشدند حکم جاهلیت است، لذا بالصراحه در آن خطبه معروف در مسجد مدینه فرمود: (أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ) [۲۱]؛ فرمود: ممکن است داعیه حق در سر بپروانید ولی حرف، حرف حق است [و] فکر، فکر جاهلیت است (أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ).

اینکه عرض شد معصوم مظهر صدر آیه است و نه مصداق [و] دیگران می‌توانند هم مظهر ذیل باشند [و] هم مصداق؛ برای اینکه صدر آیه یک مصداق بیش ندارد و آن ذات اقدس الهی است.

- معصوم، شاگرد مکتب خدای سبحان

و ذات اقدس الهی گرچه به معصومین بها می‌دهد، اما در بخشهای دیگر می‌گوید اینکه ما می‌گوییم معصومین نگاران به مکتب نرفته‌اند؛ یعنی از مکتب بشری استمداد نکرده‌اند وگرنه ما چیزی یادشان دادیم که اینها از هیچ جا نمی‌توانستند فرا بگیرند (یک)، و از خود هم نداشتند (دو)، صریحاً به نبی‌اش فرمود: (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ) [۲۲] نه «ما لم تعلم» یا «ما لا تعلم»، (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ)؛ یعنی خدا چیزی به یاد توی پیغمبر آورد و چیزی یادت داد که تو آن نبود که یاد بگیر، با همه نبوغی که به تو دادم [و] با همه هوشی که به تو دادم تو آن نیستی که اگر من نکویم تو بفهمی.

- خدای سبحان، تنها مرجع مطلق منازعات

چنین چیزهایی را وحی دارد و برای اینکه قداست توحید محفوظ بماند در بخشی از آیات سخن از تثلث است، بعد سخن از تثبیه است [و] سرانجام آن تثلث و آن تثبیه را جمع‌بندی می‌کند توحید را اعلام می‌کند. همین آیه معروف سوره «نساء» به این سه بخش تقسیم می‌شود: صدرش تثلث است وسطش تثبیه است [و] ذیلش توحید (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) این تثلث است، (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ) اما به دو مرجع (إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ) دیگر سخن از اولوا الامر نیست؛ چون گاهی صلاحیت (أُولَى الْأَمْرِ) محل نزاع است؛ او متنازع فیه است نه مرجع حل نزاع/ گاهی در رسالت رسول اختلاف است که رسالت او متنازع فیه است؛ نه مرجع نزاع، لذا این تثبیه را به توحید تمام می‌کند در ذیلش فرمود (إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) [۲۳] دیگر سخن از پیغمبر نیست؛ یعنی اگر به پیامبر و

انمه (علیهم السلام) تکریم می‌شود در سایه ایمان به خداست چون فرمود: (ما أتاكم الرسول) [۲۴] و چون رسول فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه» [۲۵]، آمنا و صدقنا و این طی مراسم سه‌گانه در سوره «نساء» به یک صورت جمع‌بندی شده در سوره «شوری» در آمده فرمود (وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ) نه تنها چون رسول «اولوا الأمر» را ندارد نشانه توحید است؛ چون در مقام وحدت است دال بر توحید است (وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ). [۲۶] لذا این بانو این سخن را فرمود [و] شما بعدها در احتجاج امام باقرالعلوم این سخن را می‌یابید، در احتجاجات امام پنجم استدلال به این کریمه‌ای که مادرش سالیان متمادی قبل به این کریمه استدلال کرد می‌یابید که امام پنجم برای تثبیت امامت به همین صدر استدلال کرد (أَقَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي). [۲۷] آن‌گاه همین بانو برای اینکه ثابت کند حق از خداست، شما به آن (ذَلِكَ يَأْتِي اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ) [۲۸] این حق در دسترس احدی از شما نیست: «لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن» [۲۹]، اما آن حقی که فیض اوست که «الحق من ربك» نه «مع ربك» با آن حق منابع و مبنای علومتان را تنظیم کنید.

- خدای سبحان حق محض و حضرت علی (علیه‌السلام) بر مدار حق

هر گونه حقی که هست از خداست؛ خدا حق محض است، حق محور نیست که دور حق بگردد، آن علی است که «بدور مع الحق حیث دار» [۲۰] نه الله. الله حق محض است، عدیل و کفو ندارد که دور او بگردد یا حق در محور او دور بزند. مع شینی در آن حرم و امن نیست، ولی فیض و کارش حق است که همه قوانین از آن انتزاع می‌شود و بر این تطبیق می‌شود، قهرآ مسئله تدوین حقوق بشر باید با این حق هماهنگ باشد؛ یعنی آن قواعد عامه حقوقی را از منبع الهی که قرآن و عترت است استخراج کنیم، بعد مواد ریز را از این منابع استنباط کنیم.

استکبار، عمده مشکل بشریت

در نوبتهای قبل ملاحظه فرمودید آنچه مشکل بشر است بی‌قانونی نیست؛ چه اینکه آنچه مشکل بشر است کفر جهانی نیست؛ همان استکبار جهانی است و نه کفر. کفر بالأخره کیفر تلخی به نام جهنم در پیش دارد، اما ذات اقدس الهی نبرد با استکبار جهانی را مستند نمی‌کند که چون اینها کافرند می‌گوید: (فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ) [۳۱] نه «لا ایمان لهم». آنچه ممکن است خدای ناکرده خلیل را به آتش بکشد کفر آمریکا نیست «لا ایمان لهم» نیست؛ می‌شود با کافر کنار آمد؛ (لا أَيْمَانَ لَهُمْ) است.

- وجوب حرمت نهادن به عهد و پیمان

لذا ذات اقدس الهی این مسئله حرمت نهادن به سوگندنامه، به قطع‌نامه، به دیگر موثیق و قراردادهای بین الملل را یک اصل جهان شمول دین می‌شمارد. فرمود کافر را می‌شود بالأخره سرکوب کرد، اما با عهدشکن چه می‌کنید: (فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ) به ما گفتند: اگر با کسی عهد بستنی نقض عهد حرام است ولو طرف عهدت مشرک باشد؛ اینها جزء قوانین بین المللی اسلام است.

- حرمت خیانت در امانت

از آن طرف رهبران الهی به ما آموختند، خیانت در امانت حرام است ولو آن کسی که مؤتمن هست و به شما امانت سپرد این ملجم باشد که با شمشیرش علی را کشت، همان شمشیر را اگر به شما امانت داد خیانت در آن امانت حرام است. [۳۲] این روایات حرمت خیانت چند طایفه است: بخشی مربوط به جریان ابن‌ملجم است؛ بخشی مربوط به جریان سالار شهیدان (صلوات الله علیه) است [۳۳] می‌گوید اگر قاتل حسین بن علی همان شمشیر را، دیگری می‌گوید اگر قاتل علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) همان شمشیر را [امانت بدهد هر آینه‌ادای امانت می‌کنم] این در روایات ما در چند طایفه تدوین شد وقتی شما به تفکر اسرائیلی از نظر قرآن کریم می‌نگرید می‌بینید (وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأَمَّنْهُ يَدِينَارَ لَا يُؤَدُّ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا) که دعوت به قیام و هشیار کردن است چرا؟ (ذَلِكَ يَأْتِيهِمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ) [۳۴] این تفکر است می‌گوید: ما صهیونیست، ارجحندیم خیانت در امانت غیر اسرائیلی حرجی ندارد، وقتی خیانت روا شد تهاجم ابتدایی به طریق اولی است. خب، با آن منطقی؛ نه تدوین قانون بشر میسر است و نه اجرای او. الان مدیر عامل این کشور چند میلیاردی و هیئت مدیره‌اش همینها هستند.

ضرورت وحدت حوزه و دانشگاه در باز سازی علوم انسانی

در این شرایط وحدت همه مسلمانان لازم است و اگر خدای ناکرده این دو قشر عظیم یعنی حوزه و دانشگاه به آن ضرورت وحدت نیندیشند و با بازسازی راستین علوم اسلامی بهتر فکر نکنند پیش الله مسئولانند. ماییم و این خلیج فارس ماییم و همان صدام پلید؛ مبادا خدای ناکرده چیزهایی که نه ثمر آخرت دارد نه بهره دنیا ما را به جان هم بیندازد.

اخلاق پشتوانه مسائل حقوقی و فقهی

در این بیان بانوی دو جهان این‌چنین استدلال کرد فرمود: فقط باید از یک کانال مدد گرفت که مصون از گزند سهو و نسیان و امثال ذلک است و ذات اقدس الهی همه مسائل حقوقی را که تدوین می‌کند، پشتوانه‌اش را اخلاق می‌داند، اما مسئله سازمان ملل، حقوق بشر اعلامیه حقوق بشر اینها اخلاق را اصلاً حرمتی برای آن قائل نیستند و ما هم اگر در حوزه یا دانشگاه کمبود داریم نه برای اینکه علم نیست و بازسازی نشد، لاقول در طی این ده سال ما هر آسیبی که خوردیم در اثر فقد آن فضیلت اخلاقی است. قرآن که خود را به نور معرفی می‌کند برای اینکه بین فلسفه و اخلاق، بین فقه و اخلاق، بین حقوق و اخلاق، بین سیاست و اخلاق، بین جنگ و اخلاق گره زد. ما آمدیم آن بخشهای سیاسی منهای اخلاق را مدون کردیم، بخشهای فلسفی منهای اخلاق را تدوین کردیم، بخشهای فقهی و حقوقی و اقتصادی منهای اخلاق را تدوین کردیم، مشکلمان حل نشد. آن که می‌گوید اقتصاد زیر بنای فقه و اخلاق و حقوق است، طرز دیگر می‌اندیشد. بنگرید قرآن چگونه گره زد این کلمه (أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) [۲۵] محور بحث فقیهان فقهای ماست، اما منهای (بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) [۲۶] که در صدر آمده (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ) [۲۷] بحث فقهی فقیهان ماست در بخش قصاص، اما منهای (بَا أُولَى الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) [۲۸] این قصاص را با تقوا گره زد (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ بَا أُولَى الْأَلْبَابِ) هم در قصاص فردی بین این حکم و فضیلت اخلاقی گره زد [و] هم در آن قصاص جمعی به نام جنگ. این کریمه سوره «انفال» همتای همین کریمه است، منتها در کشتار جمعی به نام جنگ آن (بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ) [۲۹] برای جنگ است دیگر؛ یعنی آن بخش از آیات «انفال» درباره جنگ و دفاع است، بعد فرمود: مبادا مسئله جنگ و دفاع به صورت آدم‌کشی تبیین بشود، این برای احیای انسانیت انسانهاست؛ بچنگید کشته بشوید و بکشید تا زنده بشوید، منتها این درباره مرگ جمعی [و] آن درباره مرگ فردی. هر دو لسانش لسان احیاست؛ گرچه همه دستورات الهی عامل حیات است؛ نماز حیات‌بخش است و دیگر احکام و حکم، اما این آیه درباره جنگ آمده (است) [۴۴] خصیصه‌ای برای مورد نیست ولی در مورد نص است (وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ)، [۴۰] آن‌گاه (اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ) [۴۱] مسائل اقتصادی را با اخلاق گره زد، فرمود: (وَلِيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ)، [۴۲] اما (وَلِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ) [۴۳] حرمت امانت را حفظ کردن را با اخلاق گره زد: (فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِيَ مَأْتَانَتَهُ وَيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ)، [۴۴] مسائل برهیز از گران فروشی و کم فروشی و تطیف را با اخلاق گره زد: (أَوْفُوا بِالْمِيزَانِ وَالْمِيزَانَ يَاقِيسُ وَلَا تَبَخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ)، [۴۵] (وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) [۴۶] این‌چنین نیست که بخشی از مسائل قصاص را یا رعایت عهد را یا رعایت امانت را یا مسائل

اقتصاد را یا وفای به عهد را یا حرمت تطفیف و کم دادن را منهای اخلاق ارائه داده باشد و این چنین نیست که اخلاق ضامن اجرا نداشته باشد؛ قانون منهای اخلاق قابل اجرا نیست؛ نه از اراده دولت نشئت می‌گیرد نه از عرف و عادت مدد می‌گیرد و نه از دیگر علل و عوامل. همه آنها به عنوان مبدأ قابل تدوین قانون و حقوق بشرند؛ نه مبدأ فاعلی. اینها عصاره‌ای از سخنان این بانوست (سلام الله و صلواته علیها)، لذا خودش هم در آن احتجاج و هم در حالتی که زنان مهاجر و انصار به حضورش مشرف شدند این سخنان را بازگو کرد، فرمود: «فرغما لمعاطس قوم یحسیون انهم یحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون ولكن لا یشعرون»؛ [۴۷] من دماغ اینها را خاکمال کردم. «معاطس» همین عنوف است؛ جای عطسه است. گاهی می‌گوید من را غم‌ام؛ من با حرفهایم دماغ اینها را خاکمال کردم: «فرغماً لمعاطس قوم» که «یحسیون انهم یحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون ولكن لا یشعرون».

دیگر خسته شدم اجازه بدهید که هم از حضور آیات، مشاعل هدایت، دانشمندان حوزه و دانشگاه، دانش پژوهان و محققان و نویسندگان و گویندگان تقدیر و تشکر کنم و از برگزار کنندگان این سمینار تقدیر کنیم و مجدداً از دولت اسلامی تشکر کنیم که روزی را به عظمت این بانو اختصاص دادند و از سخنرانان گرانقدری که با بیاناتشان همه را مستفیض کردند تشکر کنیم و از ذکر سوگ و ماتمی که همه ما را بهره‌مند کردند و فضا را معنوی کردند و عظمت و شرف به این محفل دادند هم تشکر بکنیم و چند جمله دعا بکنیم که عند الزوال دعا مستجاب است. [۴۸]

از ذات اقدس الهی مسئلت می‌کنیم که دل‌های همه را طرف معارف قرآن کریم و سخنان انبیا و اولیا (علیهم الصلاة و علیهم السلام) قرار بدهد! پروردگارا! وحدت الهی اسلامی را بین مسلمین عالم عموماً، حوزه و دانشگاه و محققان این دو قشر عظیم خصوصاً به عنوان بهترین موهبت نسبت به همه ما ارزانی بدار!

نظام جمهوری اسلامی را در سایه ولیّات (ارواحنا فداه) تا ظهور آن حضرت حفظ بفرما!
ارواح مؤمنین عالم عموماً، علما و مؤلفان علوم الهی اساتید و ذوی الحقوق و شهادی اسلام خصوصاً روح مطهر امام امت بالأخص و شهادی که عامل تشکیل این روزها شدند (شهید مفتح، شهید بهشتی، شهید باهنر، شهید مطهری (قدس الله ارواحهم الزکیه) را با انبیا و اولیای محشور بفرما!
بین ما و قرآن و عترت لحظه‌ای جدایی نینداز!
مقام معظم رهبری را در سایه عنایت‌های ولیّات (ارواحنا فداه) تأیید بفرما!
مراکز علمی، حوزه و دانشگاه، مراجع تقلید، محققان اسلامی را در سایه عنایت‌های ولیّات (ارواحنا فداه) تأیید بفرما!
لحظه‌ای ما را به حال خودمان وامگذار!
«غفر الله لنا و لکم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

پاورقی: _____

۱- سخنرانی حضرت آیت الله جوادی آملی در سالروز ولادت حضرت فاطمه سلام الله علیها
۲ - کافی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ عن یونس بن ظبیان عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: سمعته یقول: «لولا أنّ الله تبارک و تعالی خلق امیرالمؤمنین (علیه السلام) لفاطمة ماکان لها کفؤ علی ظهر الأرض من آدم و من دونه».

۳ - سوره انسان، آیه ۸/

۴ - العمدة، ص ۳۴۵؛ (وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِنًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) ... نزلت فی علی بن ابی طالب و فاطمة (ص) و فی جاریتهما فضاة و قال و كانت الفضاة فیہ.

۵ - مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۹۹۸، بیت ۲۵۰۵//

۶ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ (خطبه متقین).

۷ - ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ «إن فاطمة مكنت بعد رسول الله (صلّى الله عليه وآله وسلّم) خمسة و سبعين يوماً و كان دخلها حزن شديد على أبيها و كان جبرئيل (عليه السلام) يأتيها فيحسن عزاها على أبيها و يطيب نفسها و يخبرها عن أبيها و مكانه و يخبرها بما يكون بعدها في ذريتها و كان على (عليه السلام) يكتب ذلك فهذا مصحف فاطمة (عليها السلام)..»

۸ - کافی، ج ۱، ص ۱۳۶/

۹ - شرح اصول کافی ملاصدرا، ج ۵/

۱۰ - کافی، ج ۱، ص ۱۳۴؛ آنچه در خطبه حضرت صدیقه کبرا فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) آمده این است: «.. ابدء الاشياء لا من شيء كان قبلها و انشأها بلا احتذاء امثلة امتثلها...» (بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۲۱؛ احتجاج، ج ۱، ص ۹۸).

۱۱ - سوره قمر، آیه ۵۰/

۱۲ - قیسات، ص ۱۲۳/

۱۳ - ر. ک: بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸/

۱۴ - سوره یونس، آیه ۲۵/

۱۵ - سوره قلم، آیه ۳۵/

۱۶ - سوره زمر، آیه ۹/

۱۷ - سوره یونس، آیه ۳۵/

۱۸ - سوره اعراف، آیه ۱۹۵/

۱۹ - ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۸۹؛ ج ۳۰، ص ۱۸۷؛ بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، ص ۱۹۳/

۲۰ - سوره یونس، آیه ۲۵/

۲۱ - سوره مائده، آیه ۵۰؛ حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) با برگرداندن آیه از غیبت به خطاب در آن خطبه فرمودند: «أفحکم الجاهلیة تیغون و من أحسن من الله حکماً لقوم یوقنون». (احتجاج، ج ۱، ص ۱۰۲).

۲۲ - سوره نسا، آیه ۱۱۳/

۲۳ - سوره نساء، آیه ۵۹/

۲۴ - سوره حشر، آیه ۷/

- ۲۵ - کافی، ج ۱، ص ۲۸۷ /
- ۲۶ - سوره شوری، آیه ۱۰ /
- ۲۷ - سوره یونس، آیه ۳۵ ؛ عن أبي جعفر (عليه السلام) في قوله (أَقَمَّ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ) الآية فأما من يهدي الى الحق فهو محمد من بعده و أما من لا يهدي إلا أن يهدي فهو من خالف من قريش و غيرهم أهل بيته من بعده (بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۱۲)
- ۲۸ - سوره حج، آیه ۶۲ /
- ۲۹ - نهج البلاغه، خطبه ۱ /
- ۳۰ - احتجاج، ج ۱، ص ۱۵۷ ؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۳۹۳ /
- ۳۱ - سوره توبه، آیه ۱۲ /
- ۳۲ - ر . ک : مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۰ /
- ۳۳ - وسائل الشيعه، ج ۱۹، ص ۷۶ ؛ ابى حمزه الثمالى قال سمعت سيد العابدين على بن الحسين بن على بن ابى طالب (عليهم السلام) يقول لشيعته: «عليكم بأداء الأمانة فوالذي بعث محمداً (ص) بالحق نبياً لو أن قاتل أبى الحسين بن على (عليهم السلام) ائتمنى على السيف الذي قتله به لأدبته إليه». مسترک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۱؛ قال الصادق (عليه السلام): «أدوا الأمانة ولو الى قاتل الحسين بن على (عليه السلام)».
- ۳۴ - سوره آل عمران، آیه ۷۵ /
- ۳۵ - سوره مائده، آیه ۱ /
- ۳۶ - سوره مائده، آیه ۱ /
- ۳۷ - سوره بقره، آیه ۱۷۹ /
- ۳۸ - سوره بقره، آیه ۱۷۹ /
- ۳۹ - سوره انفال، آیه ۲۴ /
- ۴۰ - سوره انفال، آیه ۲۴ /
- ۴۱ - سوره انفال، آیه ۲۴ /
- ۴۲ - سوره بقره، آیه ۲۸۲ /
- ۴۳ - سوره بقره، آیه ۲۸۲ /
- ۴۴ - سوره بقره، آیه ۲۸۲ /
- ۴۵ - سوره هود، آیه ۸۵ /
- ۴۶ - سوره اعراف، آیه ۸۵ /
- ۴۷ - احتجاج، ج ۱، ص ۱۰۹ /
- ۴۸ - ر . ک : کافی، ج ۲، ص ۴۷۶ ؛ باب الأوقات والحالات التي ترجى فيها الإجابة. مجله الكترونيكي اسرا